

## مردم کدام فردوسی و شاهنامه را می‌پسندیدند؟\*

(بررسی تلقیات عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه)

سجاد آیدنلو

### مقدمه:

هنگامی که از «تلقیات عامیانه» درباره فردوسی و شاهنامه سخن گفته می‌شود، این نگرشها یا به بیان دقیقتر صاحبان تلقی را باید به دو دسته تقسیم کرد: نخست فرهیختگان و اهل قلمی که نوع نگاه آنها غالباً در مقدمه‌های منشور دست‌نویس‌های شاهنامه، تذکره‌ها و ضمن روایات متون ادبی و تاریخی نمود یافته است و به دلیل تعلق این آثار و پدید آوردن‌گانشان به حوزه فرهنگ و ادبیات «رسمی» به کار بردن صفت «عامیانه» درباره آنها با توجه به مفهوم اصطلاحی این واژه چندان درست و دقیق نیست و «عامیانه» را در اینجا باید به

---

\* پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی (علمی - پژوهشی) دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان، دوره جدید، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۸، ص ۷۸-۵۹.

معنای عام «مردمی» دانست. دسته دوم، معتقدات و پسندهای اصناف دیگر - و عموماً کم دانش تر - مردم است که برخلاف گروه نخست، مجالی برای گردآوری و کتابت تلقیات خویش نیافته‌اند و چون خاستگاه و حفظ و انتقال اینگونه از روایات، شفاهی و به صورتهای غیر رسمی بوده است، مراد از «عامیانه» در معنای خاص واژه، همین گروه از باورها و داستانها خواهد بود.

حدود آگاهی‌ها و چگونگی تصورات موجود در شماری از روایات و اشارات منابع رسمی ادبی و تاریخی (بخش نخست از تلقیات مردم ایران) پیشتر در پژوهشهای چند تن از محققان طبقه بندی و بررسی شده است (رک: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۳۵۰-۲۰۱؛ ریاحی، ۱۳۷۲؛ متینی، ۱۳۷۵: ۱۲۱-۱۵۱؛ نوریان، ۱۳۷۱: ۱۶۴-۱۳۱، یا حقی، ۱۳۸۷م کم ۵۳-۶۸) و مطابق این تحقیقات، مهمترین موضوعهایی که در این گزارشها مورد توجه بوده، عبارت است از: پیش بینی شهرت فردوسی، پاسخ به اتهام مجوس ستایی او، پرهیزگاری و دینداری فردوسی، آزادگی و بزرگ منشی شاعر، صراحت سخن و ایران دوستی او، روابط فردوسی و سلطان محمود و دربار غزنه، بدخواهان فردوسی و ... (در این باره، رک: متینی، ۱۳۵۷: ۱۵۱-۱۲۱).

اما آن دسته دیگر از روایتهای و باورداشتهای مردمی - شاید به سبب ماهیت عامیانه و تبعاً غیر رسمی آنها - به طور کامل و دقیق مطالعه نشده است<sup>۱</sup> تا معلوم شود که عموم مردم ایران - غیر از شاعران، نویسندگان و مورخان - فردوسی و شاهنامه را چگونه می‌شناخته و می‌خواسته‌اند. این داستانها که بخشی از آنها به کوشش انجوی شیرازی گردآوری شده<sup>۲</sup>، دقیقاً گزارش راویان آنهاست و از همین روی بی واسطه و بدون تصرف، نوع دانسته‌ها، اعتقادات و خواسته‌های عامیانه مردم را درباره فردوسی و شاهنامه نشان می‌دهد؛ ضمن اینکه

تأخر تدوین و ثبت مکتوبشان هرگز دلیل کم قدمتی یا بی پیشینگی آنها نیست (در این باره، رک: آیدنلو، ۱۳۸۷: ۷۴-۸۳) و احتمالاً مأخذ یا درونمایه کلی برخی از افسانه‌های مربوط به فردوسی و شاهنامه نیز در منابع رسمی ادبی و تاریخی، همین روایات شفاهی به اصطلاح عامیانه بوده (برای اشاره ای، رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۷۲) که در آنجا قالب و بیان ادبی / رسمی یافته است.

\*\*\*

موضوع داستانهای شفاهی / عامیانه گرد آمده در فردوسی نامه (ج ۱، صص ۵۶-۳) یا زندگی نامه فردوسی و توجه به جزئیاتی از احوال او است و یا ذکر بعضی از ویژگیهای شخصیتی شاعر و پاره ای از نکات و مسائل مربوط به شاهنامه. می‌دانیم که از سرگذشت فردوسی، همچون بسیاری دیگر از بزرگان فرهنگ و ادب ایران، آگاهی‌های دقیق و کاملی در اختیار نیست و خلاصه آن چیزی که می‌توان بر پایه اشارات خود او در شاهنامه و تحلیل انتقادی مطالب مأخذ دیگر و انبوه افسانه‌های پر شاخ و برگ بازسازی کرد، در این حدود خواهد بود که «ابوالقاسم فردوسی توسی در سال (۳۲۹هـ.ق) در روستای پاژ ناحیه طبران توس در خانواده‌ای دهقان زاده شده است. زن، پسر و احتمالاً دختری داشته و پسر او در ۳۷ سالگی درگذشته است. نظم شاهنامه را در میانه سالهای (۳۶۷-۳۷۰هـ.ق) آغاز کرده و از پشتیبانی منصور بن محمد بن عبدالرزاق برخوردار بوده است. تدوین نخست شاهنامه را در سال (۳۸۴هـ.ق) و تدوین دوم آن را در ۲۵ اسفند (۴۰۰هـ.ق) به پایان رسانده و به دربار غزنه فرستاده است. اما کتاب مورد توجه محمود قرار نگرفته است. فردوسی به هنگام سرودن شاهنامه گرفتار نیازمندیها و دشواریهای مالی بوده و از فضل بنی احمد اسفراینی، وزیر

سلطان، خواسته است که برای دریافت مساعدت از سلطان میانجیگری کند. او همچنین از برادر محمود نصر بن ناصرالدین خواسته است که نظر سلطان را - که حاسدان برگردانده‌اند - متوجه شاهنامه کند. در میان بزرگان زمان، فردوسی فقط از دستگیری حبی قتیبه، عامل مالی توس - که گویا شاعر را از پرداخت مالیات معاف کرده بود - یاد کرده است. به احتمال بسیار، فردوسی پس از دیدن بی مهری نسبت به او و اثرش، ابیاتی در هجو محمود سروده و سرانجام در یکی از دو سال (۴۱۱) یا (۴۱۶هـ.ق) در گذشته است.

خوانندگان و علاقه مندان شاهنامه که نمی‌توانسته‌اند به این آگاهی کلی و کوتاه بسنده کنند و حتی در میان افسانه‌های طولانی متون تاریخی و ادبی و نیز پاسخ بعضی از پرسشهای خویش را درباره فردوسی نمی‌یافته‌اند، به گمان خویش - و آنگونه که می‌خواسته‌اند - در قالب روایات شفاهی / عامیانه به روشن کردن مبهمات و جزئیات زندگی حکیم توس پرداخته‌اند.

در این داستانها پدر فردوسی مردی است کشاورزی به نام «حسن» که شاعر ملی ما در کودکی داستانهایی را از او می‌شنید و برای همسالانش باز می‌گفت (رک: انجوی، ۱۳۶۹: ۱/۴ و ۵). «کشاورزی» پدر فردوسی در این روایات محتملاً برگرفته از «دهقان» بودن فردوسی به تصریح چهار مقاله (رک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۷۵) و باغبان نامیده شدن پدرش در منابعی چون «تذکره الشعراء»ی دولتشاه سمرقندی (رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۲۸). ذکر نام «حسن» نیز برای پدر وی مستند بر مآخذی است که اشاره خواهد شد. اینکه پدر فردوسی آشنا با داستان معرفی شده، ظاهراً بر این اساس است که دهقانان آن روزگار (در معنای اصطلاحی این کلمه) فرهنگمندی میهن دوست و علاقه مند به آیینها و روایات

ملّی - پهلوانی بوده‌اند (رک: Tafazzoli, 1996: 224-225). مطابق با خواسته و دانسته عامه مردم فردوسی مادری داشته که در خردسالی او در گذشته و خواهرش نیز شاد خاتون نامیده می‌شده است (رک: انجوی، ۱۳۶۹: ۴/۱).

هیچ یک از این دو نکته در منابع احوال فردوسی نیست، همچنان که ناصح الدین و قاسم به عنوان نام خود او (رک: همان: ۵/۱). به عقیده پژوهشگران صاحب نظر از بین اشارات منابع گوناگون، دو صورت «حسن بن علی» و «منصور بن حسن» برای نام فردوسی و پدرش پذیرفتنی تر است (رک: حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۵۱ مقدمه؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۳؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۷۹؛ همو، ۱۳۷۵: ۶۴؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۲۸؛ ۵۱۴: Khaleghi Motlagh, 1999). «قاسم» در روایات عامیانه شاید خلطی است میان کنیه (ابوالقاسم) و نام فردوسی با یادآوری این نکته که به استناد همین کنیه احتمالاً نام پسر او قاسم بود است (رک: Shapur Shahbazi, 1991:22).

فردوسی در دیباچه شاهنامه اشاره کرده است که مهربان دوستش به او می‌گوید:

گشاده زبان و جوانیت هست      سخن گفتن پهلوانیت هست  
(فردوسی، ۱۳۶۸: ۱۴/۱۴)

از این بیت استنباط می‌شود که او پیش از آغاز رسمی سرایش شاهنامه (در حدود ۳۵ تا ۴۰ سالگی) شعر می‌سروده و به نظم سخنان پهلوانی نامبردار بوده است. اما عامه مردم چون معتقد به شاعری مادرزادی فردوسی بوده‌اند؛ در داستانی - مربوط به ناآرامی‌های فردوسی در خانه و مکتب خانه به هنگام کودکی - دو بیت را به او نسبت داده‌اند که در هفت سالگی و زمانی که معلم مکتب او را

به فلک کشیده بود، در نکوهش استادش سروده است:

مرا می‌زنی کور ملاً اگر      بریزد ترا خاک عالم به سر  
نگر می‌کنی همچو ابلیس کور      بسوزد همه هیکلت در تنور  
(انجوی، همان، ۳/۱)

طرفه اینکه این دو بیت در قالب مثنوی و به بحر متقارب است؛ یعنی در تلقی مردم، شعری که فردوسی در هفت سالگی نیز می‌سراید، باید در همان وزن و قالب شاهنامه باشد. در روایتی دیگر شروع شعر سرایی فردوسی در ده سالگی است (رک: همان: ۵/۱).

نکته دیگر در داستانهای عامیانه کودکی و نوجوانی فردوسی، همت او در دانش‌اندوزی است؛ بدین صورت که وی در آغاز کار نمی‌تواند چیزی در مکتب بیاموزد و با دیدن فرسایشی که قطرات آب بر سنگ ایجاد کرده است، متنبه می‌شود و در آموختن چنان می‌کوشد که «به جایی رسید که شاهنامه ساخت» (انجوی، همان، ۴/۱). در اینجا مضمون دگرگونی و بیداری با مشاهده سوراخهای آب بر سنگ ظاهراً از داستانی در سرگذشت سگاک، دانشمند معروف بلاغی، گرفته شده است. در برابر این داستان، عده‌ای که نمی‌توانسته‌اند بپذیرند شاعری مانند فردوسی در خردی از نظر ذهنی و دانش آموزی ناتوان باشد و سپس دچار تحول شود، در روایتی دیگر از تیزهوشی او که هر شعر و داستانی را با یک بار شنیدن به خاطر می‌سپرد، یاد کرده‌اند (رک: همان، ۴/۱). در همین موضوع فردوسی و مکتب خانه و تعالیم آغازین او، علاقه مردم به جزئیات فراموش شده به اندازه‌ای بوده که در یکی از روایات حتی نام مکتب دار فردوسی هم آورده شده است:

ملاً ضیاء الدین خراسانی (رک: همان، ۵/۱). این نام در مآخذ رسمی فردوسی شناسی دیده نمی‌شود و باید بررسی شود که آیا شخصیتی تاریخی با این عنوان در خراسان - احتمالاً در ادوار پس از فردوسی و هنگام ساخته شدن یا تداول روایت مربوط - می‌زیسته یا اینکه نام کاملاً بر ساخته است و فقط به منظور دقیقتر کردن نکات زندگی نامه فردوسی ذکر شده؟

در روایات مردمی، فردوسی در شانزده سالگی همسر می‌گیرد (رک: همان: ۶/۱) و این به طور کلی پذیرفتنی است، زیرا فردوسی در سوگ سروده مرگ پسرش سن او را به هنگام در گذشت ۳۷ و سال عمر خویش او ۶۵ ذکر کرده (رک: دنباله مقاله) و بر این اساس، پیش از ۲۸ سالگی ازدواج کرده بوده است (رک: ریاحی، ۱۳۷۵: ۸۴، ۵۱۴؛ Khaleghi Motlagh, 1999)، ولی چون با قبول شانزده سالگی، میان ازدواج و تولد پسر فردوسی دوازده سال فاصله خواهد بود<sup>۳</sup>، شاید منطقی تر این باشد که «لااقل در بیست و هفت سالگی همسر برگزیده است» (دبیر سیاقی، ۱۳۸۳: ۲۵). در این روایات همسر فردوسی پس از زادن پسر و دختری در می‌گذرد (رک: فردوسی نامه، ۶/۱). مرگ بانوی فردوسی موضوعی است که ظاهراً یادکرد پر دریغ تر آن در چند بیت شاهنامه نیز دیده می‌شود<sup>۴</sup> (در این باره، رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۵؛ همو، ۲۰۰۹: بخش سوم / ۴۴۴؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۴، ۲۵ و ۸۹؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ب: ۳۴؛ کزازی، ۱۳۷۹: ۲۰۳؛ همو، ۱۳۸۶: ۷۰۸ و ۷۰۹) و از پسر و دختر فردوسی به ترتیب خود شاعر و نظامی عروضی (رک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۸۳) سخن گفته‌اند، اما این نکته که پسر او در سی سالگی می‌میرد (رک: انجوی، ۱۳۶۹: ۶/۱) - یا بنابر روایت دیگر، با داروی نادرستی که بدسگالان شاعر در غیاب پدر و پسرش می‌دهند، کشته می‌شود (رک: همان: ۷/۱) - با گفته خود فردوسی مغایر

است که تصریح کرده:

مرا سال بگذشت بر شست و پنج      نه نیکو بود گر نیازم به گنج  
 ... جوان را چو شد سال بر سی وهفت      نه بر آرزو یافت گیتی برفت  
 (فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۲۱۸۲/۱۶۷ و ۲۱۸۹)

در منابع رسمی، متونی مانند چهار مقاله، مقدمه شاهنامه بایسنقری و بهارستان جامی که دختری را به فردوسی نسبت داده‌اند، فقط به بر منشی او و نپذیرفتن صله سلطان پس از مرگ پدر اشاره کرده‌اند (رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۳۷، ۴۱۵ و ۴۳۸) اما در روایات مردمی غیر از این ویژگی، این دختر به سان پدر گشاده زبان و شاعر نیز هست و مصراع دوم بیتهایی را که فردوسی تنها پاره‌ای از آنها را ساخته است، تکمیل می‌کند و یا ارتجالاً پاسخ پدر را به شعر می‌دهد.<sup>۵</sup> آنجا هم که پاداش دیرهنگام محمود را رد می‌کند، اینگونه در قالب مثنوی و به بحر متقارب داد سخن می‌دهد و از مهر میهن دم می‌زند:

چو عمر پدر آمد این دم به سر      چه کار آیدش دیگر این سیم و زر  
 به سلطان بگویند تا بد پدر      ز جورتم همی گشته بد در به در  
 اگر چه پدر رفت از این روزگار      بود مهر ایران همی افتخار  
 چرا داد شه گوش بر دشمنان      چه شد تا که قدرش چنین شد عیان  
 (انجوی، همان، ۴/۱)

اشارات مآخذ پیشین (چهار مقاله، مقدمه بایسنقری و بهارستان) و این ابیات نشان می‌دهد که ایرانیان معتقد بوده‌اند که یقیناً فرزند مردی مانند فردوسی نیز نظیر خود او سخنور، ایران دوست و بلند همت بوده است و نمی‌توانسته جز



این باشد.

چنان که گفته شد، عامه مردم در معتقدات و روایات شفاهی خویش غیر از دقایق احوال فردوسی به شماری از خصوصیات دینی، اخلاقی، فکری و هنری فرزانه توس و نیز نکته‌هایی از شاهنامه هم توجه کرده‌اند که طبقه بندی و بررسی مجموع این اشارات از میان آن داستانها تا حدودی روشن می‌کند که عموم مردم ایران فردوسی و شاهنامه را چگونه و با کدام ویژگیها می‌شناخته‌اند و یا اینکه اساساً می‌خواسته‌اند / می‌پسندیده‌اند اینگونه باشند؛ هر چند که شاید بعضی از این آگاهی‌ها یا پسندها با واقعیت‌های مستند و علمی مطابق نباشد که البته گاهی نیز نیست. این ویژگیها و اوصاف - چنان که نگارنده دریافته و دسته بندی کرده - چنین است:

### ۱. میهن دوستی

در یکی از روایات، فردوسی به هنگام جوانی چون سرزمین خویش و زبان آن را در معرض آسیب و نابودی می‌بیند و کاری نیز از دستش بر نمی‌آید، از شدت پریشانی و اندوه بر آن می‌شود که خود را نابینا کند تا این آشفتگیها را نبیند (رک: همان، ۱۰/۱).

### ۲. فردوسی، آفریننده رستم

یکی از باورهای مردمی درباره فردوسی - که هنوز در میان عموم متداول است - اعتقاد به این موضوع است که رستم در مقام جهان پهلوانی پیلتن و با فرّ و زور، ساخته و پرداخته تخیل فردوسی است (رک: همان، ۴۸/۱) و چنین کسی - با توصیفاتى که در شاهنامه می‌بینیم - هرگز وجود نداشته است. در این باره استناد

آنها به این بیت مشهور است:

که رستم یلی بود در سیستان      منش کرده‌ام رستم داستان

این بیت تا جایی که نگارنده جستجو کرده، در هیچ یک از نسخه‌ها و چاپهای معتبر شاهنامه نیامده است و قطعاً سروده فردوسی نیست<sup>۶</sup>. بلکه از سوی مردم ساخته و بر زبان فردوسی گذاشته شده است تا تأییدی بر عقیده آنها باشد. درباره مفهوم این بیت (منش کرده ام رستم داستان) و استنباط عامه از آن باید توضیح داد که این نکته که شخصیتی به نام یا مانند رستم وجود واقعی نداشته، سخن درستی است و رستم با ویژگیها و داستانهایی که در ادب حماسی ایران می‌بینیم و می‌شناسیم، پهلوانی است حماسی - و نه تاریخی یا حتی اساطیری - که صرفاً باید در خاستگاه و قلمرو حضور خویش، یعنی حماسه معرفی و بررسی شود (در این باره، رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۷-۵۰) و هرگونه کوششی برای ارتباط دادن او با نمونه‌های اساطیری یا اشخاص تاریخی اگر از محدوده نشان دادن مشابهات بیرون برود و وارد حوزه یکسان‌انگاری و تطبیق شود، نادرست و غیر علمی است. اما اینکه رستم آفریده ذهن و زبان فردوسی است - مخصوصاً با تعبیری که در آن بیت به کار گرفته شده - درست نیست، زیرا می‌دانیم که فردوسی در نظم داستانهای شاهنامه از منبع / منابع اصیلی بهره گرفته و در عین حفظ استقلال شاعری خویش (در نگهداشت یا کنار گذاشتن داستانهای مأخذ/ مأخذ خود و احتمالاً تغییر پاره ای جزئیات) (در این باره، رک: آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۲۲) هرگز از خیال خویش شخصیت سازی و یا داستان پردازی نکرده است و به سخن دیگر، هیچ یک از کسان و روایات شاهنامه

مجعول نیست.<sup>۷</sup> از این روی، پهلوانی به نام رستم با آن ویژگیهای ابر انسانی در مأخذ/ مأخذ فردوسی بوده<sup>۸</sup> و نقش یا به بیان دقیقتر، هنر بزرگ فردوسی در این میان، بازآفرینی ادبی چهره و خصوصیات او در قالب شعر - تأکید می‌شود بدون تصرف در ویژگیهای بنیادی داستانی او - بوده است. گواه صدق این مدعا که رستم پیش از فردوسی هم در روایات ایرانی «رستم داستان» بوده، اشاره موسی خورنی / خورنسانی، مورخ نامدار ارمنی در سده‌های چهار و پنج میلادی، به زورمندی و گردنکشی اوست که می‌نویسد «پارسیان درباره رستم سگزی روایت می‌کنند که به اندازه صد و بیست پیل قدرت داشت» (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۱۰۰).

### ۳. تشیع فردوسی و رابطه او با امام علی (ع)

فردوسی همان گونه که خود در شاهنامه آشکارا گفته «خاک پی حیدر»<sup>۹</sup> و شیعه مذهب بوده است (در این باره، رک: ابوالحسنی، ۱۳۷۸: ۳۳۷-۵۱۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۱۸، همو، ۱۳۸۵: ۱۸؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۵۵۷-۵۹۴؛ Khaleghi Motlagh, 1999: 519). طبیعی است که مرد شیعه مذهب ایران نیز به این نکته توجه ویژه ای نشان داده و داستانها و اشاراتی در این باب ساخته‌اند؛ از جمله اینکه معتقدند فردوسی که از فرط اندوه آشفته‌گی اوضاع میهن خویش و زبان آن، در اندیشه کور کردن خود بوده است و با داروی حکیمی دچار درد می‌شود، حضرت علی (ع) را به خواب می‌بیند و با آب دهان ایشان سلامت دیدگانش را باز می‌یابد (رک: انجوی، همان، ۱۰/۱ و ۱۱).

نکته در خور ذکر این روایت این است که مشوق فردوسی برای سرودن شاهنامه به منظور زنده نگه داشتن ایران (به تعبیر این داستان) امام علی (ع)

است و این نشان می‌دهد که در نظر عموم ایرانیان مسلمان و برخلاف پندار باطل عدّه‌ای - چه در گذشته فرهنگی ایران و چه در روزگار کنونی - هیچ تضادی میان ملیّت و دین و مذهب ایرانی نیست و چه بسا حتی دلیل ساختن چنین روایتی که در آن سبب معنوی سرایش شاهنامه تشویق و تأیید حضرت علی (ع) است، پاسخ و اعتراض به کژاندیشی‌هایی از نوع مغ نامه و گنه نامه خواندن شاهنامه، متهم کردن فردوسی به مدح مجوس و ممانعت از به خاک سپردن او در گورستان مسلمانان، تحریم شاهنامه خوانی .... و در تاریخ و داستانهای فرهنگ ایران باشد (در این باره، رک: رستم نامه، ۱۳۸۷: ده - دوازده و بیست و نه و سی مقدمه). در روایتی دیگر فردوسی از نگرانی اینکه نتواند شاهنامه را به پایان برساند، سر به بیابان می‌گذارد و آنجا امام علی (ع) را به خواب می‌بیند که هم حکمت و قدرت نظم اثر را به فردوسی می‌بخشند و هم او را به این کار تشویق می‌کنند. در این داستان عبارت «ایران از من است و من از ایران» که از زبان امام نقل شده (رک: انجوی، همان، ۱۲/۱) شاید نمود دیگری است از تدبیر ایرانیان برای مقابله با تفکر نادرست تقابل ملیت و دین (ومذهب).

تشیع فردوسی در یکی از روایات عامیانه موجب بدگویی حاسدان از او نزد محمود و در نتیجه بی توجهی سلطان به شاعر دانسته شده است (رک: همان: ۱۱/۱) و این همان نکته‌ای است که هم در مآخذ رسمی کهن و هم در بعضی پژوهشهای معاصران، از جمله دلایل مخالفت محمود با فردوسی و شاهنامه ذکر شده است (برای نمونه، رک: اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۴۳ و ۴۴؛ تقی زاده، ۱۳۶۲: ۱۱۴؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۱۸؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۳۴ و ۲۳۵؛ صفا، ۱۳۶۳: ۱۸۶؛ مینوی، ۱۳۷۲: ۴۱)؛ ولی در مقابل، چند تن از صاحب نظران آن را علت موضوع ندانسته‌اند (رک:

امیدسالار، ۱۳۸۱: ۲۶۱-۲۶۹؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۷۷؛ همو، ۱۳۷۵: ۱۳۰؛ فروزانفر ۱۳۸۶: ۲۸۹ و ۲۹۲).

#### ۴. رنجها و دشواریهای شاهنامه سرایی

در برخی روایات فردوسی مصراعی می‌گوید و برای تکمیل مصرع دوم آن و یافتن قافیه بیت در می‌ماند و شش ماه در شهرها و روستاها می‌گردد تا شاید از زبان و رفتار مردم واژه‌ای در خور بیابد؛ مثلاً او برای ساختن بخش دوم این مصرع «بفرمود تا رخس را زین کنند» تنها بر اساس عمل و گفتار آهنگری است که می‌گوید: «دم اندر دم نای زرین کنند» (رک: انجوی، همان، ۴۶/۱ و ۴۷). شگفتا که مردم در این باره حتی دست فردوسی را به خون بی‌گناه نیز آلوده (!) و داستانی ساخته‌اند که مطابق آن چون فردوسی از سرودن مصرع دوم «چکاچاک خنجر به گردون رسید» عاجز می‌شود و در اندیشه فرو می‌رود، غلامی را که برای وی غذا آورده و شاعر را با صدای بلند متوجه این موضوع کرده است، به دلیل گسستن رشته افکارش به شمشیر گردن می‌زند و با دیدن خون روان آن بیچاره بر سطح سرای می‌گوید «ز هندوستان خون به جیحون رسید» (رک: همان، ۴۷/۱ و ۴۸).

داستانهایی از این نوع نشان می‌دهد که مردم با مرارتهای نظم شاهنامه و ژرف‌اندیشی‌های دیر باز فردوسی برای این کار به خوبی آشنا بوده‌اند و این تأملات و دشواریها نزد آنها چنان مهم، ارزشمند و مقدس بوده که حتی کشته شدن خدمتکاری بی‌گناه به دست فردوسی را هم توجیه می‌کرده و قبح و گناه آن را می‌زدوده‌اند.

### ۵. فردوسی و سلطان محمود

مهمترین و افسانه‌آمیزترین بخش از سرگذشت فردوسی؛ یعنی رابطه او با سلطان محمود غزنوی از جهات گوناگون مورد توجه مردم بوده و باورها و علایق آنها درباره این موضوع در روایات متعدد - که بیشترین داستانهای عامیانه مربوط به فردوسی و شاهنامه نیز هست - منعکس شده است. در مجموع این روایتها، در باب چگونگی و سبب آغاز سرودن شاهنامه، شش دیدگاه یا گزارش مختلف به نظر می‌رسد: ۱. محمود از شعرای دربار می‌خواهد که دنباله کار دقیقی را بگیرند و شاهنامه را به پایان برسانند و آنها از بین خود فردوسی را برای این امر دشوار بر می‌گزینند (رک: همان، ۱۲/۱)؛ ۲. سلطان با شنیدن آوازه سخنوری فردوسی او را به غزنین دعوت می‌کند و خواستار نظم شاهنامه می‌شود (رک: همان، ۲۶/۱)؛ ۳. محمود از فردوسی می‌خواهد که شاهنامه را بسراید و شرط می‌کند که اگر از عهده اتمام آن بر نیاید مجازات شود. داستان، دو دلیل برای این کار بیان می‌کند: الف) بهانه یابی محمود برای از بین بردن فردوسی در صورت باختن شرط؛ ب) کوشش سلطان بیگانه‌نژاد برای ارزیابی میزان علاقه یک ایرانی به میهن خویش (رک: همان، ۱۱/۱)؛ ۴. فردوسی، شاهنامه را به زور و اجبار محمود به نام او به پایان می‌رساند (رک: همان، ۱۳/۱، ۱۴، ۱۶ و ۱۷).

چاره‌ای که در این روایات برای وادار کردن فردوسی به نظم شاهنامه اندیشیده می‌شود هم زندان کردن او با افراد نادان است (رک: همان، ۱۳/۱، ۱۴، ۲۲ و ۲۳) که مشابه آن پیشتر در روایتی از آثار البلاد قزوینی (تألیف سده هفتم) درباره خاقانی و قبولاندن منصب وزیری به او آمده است (رک: قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۸۳) و دور نیست که الگوی احتمالی روایات شفاهی / مردمی مربوط به فردوسی باشد؛

۵. فردوسی برای گرفتن پاداش از محمود اشعارش را نزد او می‌فرستد و از تدوین مجموعه آنها به فرمان سلطان، شاهنامه به وجود می‌آید (رک: همان: ۱۳/۱ و ۱۴/۱). برپایه این داستانها فردوسی به شرط اینکه در برابر هر بیت مقداری زر (یک مثقال، سی مثقال، یک سکه یا چند سکه) بگیرد یا پس از پایان کار املاک، مصادره شده اش را به او بازگردانند یا چند صد دینار و اشرفی به او بدهند، سرایش شاهنامه را بر عهده می‌گیرد. نوع پاداش و نحوه پرداخت آن نیز پس از اتمام کار مختلف است؛ مثلاً: ریختن طلا تا زانوهای او، زر بخشیدن به شاعر هم وزن او یا گرفتن نان مورد نیاز تا پایان عمر از ناوایی با حواله محمود (رک: همان: ۱۵/۱ و ۱۶).

چنان که ملاحظه می‌شود، در این روایات که اعتقاد یا مضمون اصلی آنها افسانه مشهور، اما نادرست شاهنامه سرایی به نیت بهره مندی مادی است، گاه ارزش پاداش محمودی چنان کاستی و پستی گرفته که به نان رایگان رسیده است و می‌توان پرسید که آیا مراد داستان پردازان از این تنزل، نشان دادن فرومایگی، خست و ارج ناشناسی سلطان بوده است؟ یا اینکه با توجه به شرایط زمان و مکان ایجاد و رواج این داستانها و شیوه زیست مردمان آن عصر، این امکان که شخصی تا پایان زندگی نان رایگان در اختیار داشته باشد، پاداش/توفیق بزرگی به شمار می‌آمده و کمتر از زر و سیم نبوده است؟ ۶. هدف فردوسی از نظم شاهنامه دریافت صله محمود نبوده، بلکه غیرت و حمیت ملی اش او را به این کار بزرگ و داشته بوده و از این روی، پیش از آشنایی و دیدار با سلطان کار خویش را آغاز کرده بوده است (رک: همان: ۱۲/۱ و ۲۶). در یکی از این داستانها تصریح شده است که فردوسی «شاهنامه را به خاطر زر و مال نوشت، بلکه

می‌خواست به سلطان محمود بفهماند که با ایرانی نمی‌شود برابری کرد و ایرانی دل‌آوری‌های ایرانیان را به نام بیگانگان نخواهد نوشت.» (همان: ۱۰/۱).

این تلقی درست که دقیقاً در برابر پندار مشهور قبلی است، اثبات می‌کند که بسیاری از ایرانیان با دریافتی که از محتوای شاهنامه و تبعاً روحیات سراینده چنین اثر شکوهمندی داشته‌اند، به رغم آن افسانه متداول نمی‌توانسته‌اند بپذیرند که حماسه ملی آنها از آغاز به خواست محمود، به نام او و به منظور گرفتن زر و دینار وی سروده شده باشد. می‌دانیم که امروز نیز فردوسی شناسی علمی این استنباط عامه را کاملاً تأیید می‌کند.

«شاهنامه» ای که تاریخ و افسانه گزارشهای متنوعی را درباره علل و نیت نظم آن آورده است، به هر روی در دربار غزنه مورد توجه واقع نمی‌شود و قدر نمی‌بیند. توضیح یکی از روایات مردمی درباره سبب این بی‌مهری چنین است که محمود به وزیر خویش می‌گوید فردوسی در سراسر شاهنامه رستم را ستوده و چیزی درباره من نیاورد است؛ پس باید تدبیری اندیشید تا پاداش موعود به شاعر داده نشود (رک: همان: ۲۷/۱). آیا از این داستان می‌توان استنباط کرد/ حدس زد که شاید برخی از خوانندگان شاهنامه هم به سان شماری از شاهنامه پژوهان معاصر (رک: جنیدی، ۱۳۸۷: ۱۸-۳۵؛ دوستخواه، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۶) معتقد بودند که مدایح محمود نمی‌تواند سروده فردوسی باشد و بر اساس همین باور، در روایت مذکور نبودن ستایش او را در شاهنامه دلیل خشم و بی‌توجهی او نسبت به این اثر دانسته‌اند؟<sup>۱۱</sup>

در روایاتی که قصد فردوسی از سرایش شاهنامه و تقدیم آن به محمود، برخوردار از صله سلطان دانسته شده است، هنگامی که محمود کمتر از آنچه



وعده داده بود یا فردوسی انتظار داشت، به شاعر پاداش می‌دهد، او چند بیت در نکوهش شاه می‌سراید و به پایان دست نویس شاهنامه می‌افزاید یا آنها را بر سر در مسجد یا خوابگاه محمود می‌نویسد (رک: انجوی، همان، ۱۷/۱، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۳۲ و ۳۸). این ابیات همان هجو نامه معروفی است که اصیل یا الحاقی بودنش مدتها موضوع بحث پژوهشگران بوده و نظر منطقی نهایی در این باره این است که فردوسی در اصل هجونامه ای سروده بود که شش بیت از آنها در «چهارمقاله» ی نظامی عروضی بازمانده است و بعدها دیگران با جعل ابیاتی به نام فردوسی یا استفاده از بیتهای خود او در بخشهای مختلف شاهنامه، شمار آنها را به بیش از صد بیت افزایش داده‌اند (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۱۳ و ۱۴؛ ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۴۲-۱۴۴). (Khaleghi Motlagh 1999a: 523-524, 144).

پرتکرارترین موضوع درباره هجویه سَرایِی در روایات عامیانه این است که محمود پس از خواندن این بیتها:

اگر مادر شاه بانو بدی	مرا سیم و زر تا به زانو بدی
همانا که تو نانوا زاده‌ای	بهای یکی نان به من داده‌ای
یقینم که شه نانوا زاده است	به جای طلا، نقره‌ام داده است

از مادرش درباره پدر و نژاد خویش جويا می‌شود و مادر بعد از تهدید پسر آشکار می‌کند که محمود در اصل پسر نانوايي است که مادرش از بیم همسر خود او را با دختری که زاییده بود، جابه جا کرده است (رک: انجوی، همان، ۱۸/۱، ۱۹، ۲۴، ۳۳، ۳۴، ۳۶ و ۳۷). شاید مقصود مردم از ساختن این مضمون افزون بر توضیح / توجیه ابیات منسوب به فردوسی در هجونامه - که در روایات منابع

رسمی، مبنای داستانی ندارد - یکی نشان دادن بدگوهری محمود غزنوی و منشأ دنائت طبع او بوده است و دیگر، بالا بردن مقام و شخصیت فردوسی. از این نظر که آگاهی وی از چنین موضوع پوشیده ای (نانوا زادگی سلطان) نتیجه ارتباط او با عالم معنا و الهام بوده است. این دریافت، از عبارت مادر محمود در یکی از روایات تأیید می‌شود که «نمی‌دانم فردوسی چگونه فهمیده است؟ شاید او را به اسرار ازلی پیوندی است و الهام بخش اشعار او از جایگاهی بلند است که ما را از آن آگاهی نیست» (همان: ۳۳/۱).

در هر حال، چنانکه یکی از شاهنامه شناسان بررسی کرده، حرام زاده خواندن سلطان از سوی شاعر و نکوهش او با صفت نانوا زادگی، بن مایه فولکلوریک کهنی در روایات عامیانه ملل گوناگون جهان است که ظاهراً خاستگاه شرقی دارد و یکی از گزارشهای آن به صورتی که می‌بینیم، وارد جزئیات زندگی نامه داستانی فردوسی در میان عموم شده و چند بیت از هجونهامه بر ساخته را به وجود آورده است (رک: امیدسالار، ۱۳۸۱ الف: ۶۶-۷۶).

مطابق با داستانهای شفاهی / عامیانه، فردوسی پس از سرودن نکوهش نامه از دربار محمود می‌گریزد و به توس، بغداد، هند، عربستان یا طبرستان می‌رود و نهان می‌شود (رک: انجوی، همان، ۲۱/۱، ۲۸، ۴۱ و ۵۱). از میان این نامها، نام توس، طبرستان و بغداد در مآخذ رسمی گذشته نیز آمده است (به ترتیب، رک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۸۰؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۸۵ و ۳۶۰)، اما هند و عربستان از نو ساخته‌های روایات مردمی است.

مردم از رفتار محمود با فردوسی و حماسه ملی خود را نمی‌پسندیده و مخالف سلطان غزنوی بوده‌اند، نخواسته‌اند او را از پادافره این جهانی نیز بی بهره

بگذارند و داستانی ساخته‌اند که در آن محمود با همراهانش به چشمه‌ای می‌رسد و در آن شنا می‌کند، ولی زمانی که سر به زیر آب فرو می‌برد، بیابانی را می‌بیند و از آنجا به بلخ می‌رسد. بر پایه این روایت، سلطان هفت سال در بلخ شاگرد نانوا<sup>۱۲</sup> می‌شود تا اینکه روزی دوباره برای شنا به چشمه ای می‌رود و چون سرش را در آب می‌کند و بیرون می‌آورد، یاران خویش را می‌بیند. وزیر محمود می‌گوید که وی سه ساعت است سر به زیر آب فرو کرده است و او می‌گوید که هفت سال را در بلخ بوده است. اطرافیان سلطان این واقعه را کین خواهی خداوند از محمود به سبب رفتار با فردوسی می‌دانند (رک: انجوی، ۱۳۶۹، ۴۱/۱ و ۴۲).

متینی در تحلیل افسانه‌های منابع ادبی و تاریخی درباره فردوسی نوشته است: «همان طوری که در اکثر کتابهای فارسی صوفیانه که مشتمل بر حکایاتی است، سلطان محمد غزنوی به عنوان سلطان غازی و به صورت یک انسان وارسته و پاک نهاد و در ردیف صوفیان پاک باخته تصویر شده است، در قصه‌های مربوط به فردوسی نیز محمود و ایاز از این حسن ظن عمومی توده مردم در روزگار پیش برخوردارند» (متینی، ۱۳۵۷: ۱۴۰). اما با بررسی روایات شفاهی / عامیانه - که زمان گردآوری و کتابت آنها مؤخر بر گزارشهای مآخذ رسمی است - دگرگونی کاملی را در تلقی مردم از سیمای محمود غزنوی می‌بینیم. در این داستانها، سلطان غزنه نه تنها از «حسن ظن عمومی توده مردم» بهره ای ندارد، بلکه شخصیت منفوری است که حتی دخترش نیز به ستیزه و پرخاش با او بر می‌خیزد (رک: انجوی، ۱۳۶۹، ۴۲/۱-۴۴) و چنانکه دیدیم، مردم برای اینکه انتقام فردوسی را از او بگیرند و تشفی خاطر بیابند، در روایتی او راهفت سال در بلخ به شاگردی نانوایی وا می‌دارند.

نکته در خورِ ذکرِ دیگر دربارهٔ موضوع «فردوسی و سلطان محمود» در روایات شفاهی / مردمی این است که در این داستانها علاوه بر اشارات، دریافتها و گزارشهای تازه که حاصل خواسته و دانستهٔ عامهٔ مردم است، طبعاً روایتیهای از افسانه‌ها با نکات مشهور رابطهٔ سلطان و شاعر هم - که از متون ادبی و تاریخی گرفته شده و در نزد گذشتگان جزو مسلماتِ سرگذشت فردوسی بوده است - دیده می‌شود. این موارد غیر از افسانهٔ نظم شاهنامه به فرمان محمود که اشاره شد، چنین است: همزمانی رسیدن صلهٔ سلطان به توس با مرگ فردوسی (رک: همان، ۲۰/۱، ۲۸ و ۴۴)، کاستن محمود از صلهٔ موعود به فریب و اصرار وزیر خویش<sup>۱۳</sup> (رک: همان: ۲۳/۱)، تقسیم کردن فردوسی صلهٔ محمود را در حمام (۲۳/۱)، اعتقاد / عبارت محمود که «اندر سپاه من هزار چون رستم هست»<sup>۱۴</sup> (۲۷/۱)، فردوسی و سه شاعر دربار غزنه (۳۱/۱-۲۸)، به خاک سپردن فردوسی در باغ شخصی او در بیرون شهر (۳۴/۱)، رفتن فردوسی به بغداد نزد خلیفه و خودداری خلیفه از برگرداندن او پیش محمود با نوشتن آیه ای از سورهٔ فیل در پاسخ او (۳۷-۳۹/۱)، به کار بردن صلهٔ سلطان برای امر خیر. در چهار مقاله این مال صرف عمارت رباط چاه می‌شود (رک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۸۳) اما در روایات مردمی از کارهایی، چون ساختن پل روی رودی در توس، بنای چندکاروانسرا به نام فردوسی، تأمین هزینه‌های شهر غزنین، آوردن آب رود از بیرون توس به درون شهر، ساختن سدی در توس و ایجاد رصدخانه ای طبق وصیت فردوسی یاد شده است (رک: انجوی، همان، ۳۹/۱ و ۴۰)؛ آمدن رستم به خواب فردوسی و نشان دادن محل گنجی به او (رک: همان: ۴۹/۱-۵۳). در یکی از گزارشهای عامیانهٔ این افسانه، فردوسی به سان صلهٔ محمود، حتی به گنجی

که جهان پهلوان اثرش نیز به او نشان داده است، نمی‌رسد و پیش از یافتن آن درمی‌گذرد؛ گویی گروهی از مردم نامرادی مادی فردوسی را بیشتر می‌پسندیده‌اند!

### ۶. مناعت طبع فردوسی

اینکه فردوسی بزرگ منش و بلند همّت بوده است. هم از بیتی در مقدمه داستان رستم و اسفندیار بر می‌آید که در عین تنگ دستی خویش از مردم دارا می‌خواهد که به همه نیازمندان - و نه فقط خود او - توجه کنند<sup>۱۵</sup> و هم از داستان شناخته شده پراکندن سیم محمود میان حمامی و فقاعی در چهار مقاله (صص ۷۹ و ۸۰)، اما در روایات مردمی این مناعت طبع به کودکی او نیز تعمیم داده و اشاره شده است که فردوسی که در خردسالی در جمعی صد نفره از کودکان همسالش داستان می‌گفته است، از پذیرش پولی که یکی از بزرگان برای تشویق او می‌دهد، سرباز می‌زند و شب هنگام هم از رفتن به سرای او پرهیز می‌کند (رک: انجوی، همان، ۵/۱). در هر دو دسته از داستانهای رسمی و عامیانه، دختر فردوسی نیز - با رد پاداش سلطان - چنین استغنائی را از خود نشان می‌دهد (رک: همان، ۳۹/۱ و ۴۰).

### ۷. مدت زمان نظم شاهنامه

در این روایات طول زمان سرودن شاهنامه، شش، هفت، بیست و سی سال دانسته شده است (رک: همان: ۳۰/۱، ۳۵ و ۴۰). سی سال رقم مشهور و پذیرفته شده است. ولی سالهای دیگر در منابع کهن و پژوهشهای معاصر دیده نمی‌شود. شاید «شش» و «هفت» سال ناظر بر زمان تدوین دوم شاهنامه (۴۰۰-۳۹۵ ه.ق) باشد و «بیست» هم برگرفته از این بیت خود فردوسی که:

سَخُن را نگه داشتم سال بیست      بدان تا سزاوار این رنج کیست  
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۰۵۳/۱۷۷)

البته، در این بیت مراد فردوسی اشاره به سالهای نظم کامل شاهنامه نیست، بلکه یا فاصله تقریبی پایان تدیون نخست تا اتمام کار کتاب به نام محمود (۳۸۴-۴۰۰هـ.ق) را در نظر داشته است (رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۶؛ کزازی، ۱۳۸۴: ۵۱۴؛ مینوی، ۱۳۷۲: ۳۹ و ۴۰) و یا مدّت زمان آغاز سَرایش شاهنامه تا بر تخت نشستن محمود را (حدود ۳۶۷-۳۷۰ تا ۳۸۷هـ.ق) (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۶؛ دبیر سیاقی، ۱۳۷۶: ۲۹۲).

#### ۸. شمار ابیات شاهنامه

در یکی از روایات عامیانه (گزارشی از افسانه فردوسی و سه شاعر دربار) شمار بیت‌های شاهنامه «چهل هزار» ذکر شده است (رک: انجوی، همان، ۳۲/۱)؛ درحالی که این اثر به مستند بیتی از متن آن<sup>۱۶</sup> و به تبع، اشارات مآخذ دیگر (برای نمونه، رک: البنداری، ۱۴۱۳: ۲۷۶/۲؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۹۶؛ علوی طوسی، ۱۳۵۳: ۲) از دیر باز به داشتن شصت هزار بیت معروف بوده است. نکته جالب توجه این است که به رغم این شهرت، کهنترین دست نویس کامل شاهنامه (لندن/بریتانیا ۶۷۵هـ.ق) ۴۹۶۱۸ بیت دارد (رک: فردوسی، ۱۳۸۴: الف: ۱۰؛ مقدمه) و متن علمی - انتقادی مصحح خالقی مطلق و همکارانش نیز ۴۹۵۳۰ بیت است؛ یعنی رقم شصت هزار برای شمار ابیات شاهنامه کلی است (در این باره، رک: آیدنلو، ۱۳۸ الف: ۷) و احتمالاً حماسه ملی ایران در اصل به پنجاه هزار بیت هم نمی‌رسیده است. چنان که ملاحظه می‌شود، شماره مذکور در داستان مردمی به رقم ابیات نسخ و چاپ‌های

معتبر نزدیکتر است تا عدد مشهور و سنتی شصت هزار و این بسیار مهم و سزاوار تأمل است.

### ۹. واقعی بودن روایات و رویدادهای شاهنامه

مطابق یکی از این روایات، حاسدان فردوسی نزد محمود بر این بخش از داستان بیژن و منیژه که رستم سنگ روی چاه زندان را برداشت و به پیشه ای در چین انداخت<sup>۱۷</sup>، خرده می‌گیرند و آن را بسیار اغراق آمیز می‌شمرند. فردوسی گروهی از معتمدان سلطان را به محل چاه بیژن می‌برد و سنگ و ، مرز چین را در نزدیکی مکان زندان به آنها نشان می‌دهد (رک: انجوی، همان، ۱۶/۱). این داستان بازتابی از اعتقاد به واقعی بودن کسان و روایات شاهنامه است که در گذشته فرهنگی ما از دوره خود فردوسی تا اواخر عصر قاجار - که با اشارات افرادی مانند فرصت الدوله و اعتماد السلطنه تفاوت بین اسطوره و تاریخ روشن شد (رک: فانی، ۱۳۸۱: ۱۵) - رواج داشته است و عموم مردم ایران شاهنامه را تاریخ واقعی - و نه مَلّی یا روایی - خویش می‌دانسته‌اند. علاوه بر روایات و معتقدات عامیانه درباره وجود واقعی یلان شاهنامه (به ویژه رستم) و تعیین مکان رخ دادن داستانهای آن (رک: انجوی، همان، ۲۰۲/۲-۱۴۹، ۱۵۹ و ۱۶۳-۱۷۳) در بسیاری از منابع معتبر و رسمی تاریخی نیز نمودهایی از این باور دیر سال ایرانی دیده می‌شود (برای نمونه رک: آملی ۱۳۴۸: ۱۹؛ ابن اسفندیار، بی تا: ۸۲-۸۹؛ تاریخ سیستان ۱۳۸۷: ۱۳۸۲، ۲۳۰؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۹۲، ۶۸۲ و ۶۸۳).

در روایت شفاهی / عامیانه دیگری مربوط به این اعتقاد، خود فردوسی درباره واقعی بودن رستم و پهلوانی‌هایش تردید می‌کند و شب رستم را به خواب می‌بیند که از شاعر آزرده است و می‌گوید که او و نیاکانش وجود داشته‌اند. سپس

برای اثبات این سخن، مکان گنجینه ای را که در خان هفتم خویش به دست آورده و در برابر غار دیو سفید نهان کرده است، به فردوسی نشان می‌دهد تا با یافتن آن تردیدش برطرف شود و شاعر این کار را انجام می‌دهد (رک: انجوی، همان، ۴۹/۱ و ۵۰).

#### ۱۰. تجسم عینی داستانهای شاهنامه در نظر فردوسی

توصیفات بسیار هنرمندانه، شکوهمند و جاندار فردوسی از دقایق آوردگاه‌ها- به حدی که گویی خود ناظر همه آن رویدادها بوده است- موجب شد که عامه مردم بپندارند پس از اینکه امام علی (ع) چشمان فردوسی را با آب دهان خویش متبرک می‌کند، او می‌توانسته است هنگام نظم شاهنامه صحنه‌های نبرد آن را ببیند و حتی بانگ یلان و رزم افزارها را بشنود (رک: همان، ۱۱/۱). طبق یکی از داستانهای مربوط به این پندار، فردوسی از محمود می‌خواهد که شاهنامه را در مکانی دور از شهر و به تنهایی بسراید و کسی نیز بدان جا نزدیک نشود و چون پسر یکی از وزیران محمود به آن محل نزدیک می‌شود، با تیری کشته می‌شود و خواهر آن پسر که برای برداشتن پیکر برادر رفته است، با مردی رویارو می‌شود که یک طبق زر به او می‌دهد. هنگامی که از فردوسی درباره این حوادث شگفت می‌پرسند، می‌گوید که پسر وزیر زمانی به محل اقامت او نزدیک شده که غرق نظم داستان رستم و اشکبوس بوده و چنان صحنه تیراندازی را به عینه مجسم کرده که تیری واقعی به جای اشکبوس بر سینه وزیر زاده خورده است. دختر وزیر هم آن گاه به آنجا رسیده که او صحنه پاداش دادن کاووس به رستم را می‌سروود و از همین روی طبق زر به دست دختر رسیده است (رک: همان، ۴۴-۴۶/۱).



این روایت در واقع توجیه یا استدلال مردمی دربارهٔ علت پویایی و زنده ماندن توصیفات دقیق فردوسی است<sup>۱۸</sup>، زیرا عموم خوانندگان شاهنامه - و شاید بعضی از پژوهشگران هم - نمی‌توانسته‌اند بپذیرند که شخصی که آداب و آوردگاه‌های نبرد را با این همه ظرافت و جاننداری به نظم کشیده، صحنه/ صحنه‌های پیکار واقعی ندیده باشد. جالب اینکه یکی از محققان معتقدند، نبرد میان محمود و ابوعلی سیمجور را که در سال ۳۸۵ ه.ق در نزدیکی روستای پاژ روی داده، دیده بوده است (رک: سیدی، ۱۳۷۱: ۸۷).

#### ۱۱. نبودن واژه ای عربی در شاهنامه

در یکی از روایات شرط بین محمود و فردوسی برای سرودن شاهنامه و طبعاً دریافت پاداش موعود این است که فردوسی هیچ واژه عربی در شاهنامه به کار نبرده باشد، اما پس از پایان کار، وزیران سلطان در بیت زیر - که در شماری از دست نویسها و چاپهای شاهنامه بر داستان رستم و اشکبوس الحاق شده (رک: فردوسی، ۱۳۷۱: ۱۸۵/ زیرنویس ۲) - کلمه «احسن» را می‌یابند و به محمود نشان می‌دهند<sup>۱۹</sup>:

قضا گفت گیر و قدر گفت ده      فلک گفت احسن ملک گفت زه

فردوسی هم در پاسخ/ توجیه می‌گوید که این کلمه را فلک به کار برده است، نه من! (رک: انجوی، همان، ۲۷/۱).

روایت مذکور شاید نشان دهندهٔ این باور عامه است که فردوسی به دلیل احیای زبان فارسی و پرداختن به داستانهای ملی - پهلوانی ایران<sup>۲۰</sup> پیش از اسلام،

در شاهنامه واژه عربی به کار نبرده است. این پندار هنوز هم در میان عدّه ای رایج است، اما از نظر علمی و آماری این گونه نیست و به استناد نسخه‌های کهن و معتبر شاهنامه، حدود (۶۴۲) واژه عربی در این متن وجود دارد (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۳۷۴).

### ۱۲. ابیات منسوب

در میان داستانهای شفاهی / عامیانه گاه ابیاتی از زبان فردوسی یا به نام او آمده که مطابق با ضوابط متن علمی - انتقادی شاهنامه الحاقی است، ولی مردم می‌پنداشتند یا دوست داشتند که سروده فردوسی است / باشد. بعضی از این بیتها چنان پرتکرار و مشهور است که هنوز - حتی شاید در نزد برخی از پژوهندگان نیز - از فردوسی دانسته می‌شود:

پسر کو ندارد نشان از پدر  
تو بیگانه خوانش مخوانش پسر  
(انجوی، همان، ۸/۱)

درختی که تلخ است وی را سرشت  
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب  
سرانجام گوهر به کار آورد  
همان میوه تلخ بار آورد  
(همان، ۸/۱)

درید و برید و شکست و بست  
یلان را سر و سینه و پا و دست  
(همان، ۸/۱)

اگر مادر شاه بانو بُدی  
هماناکه تو نانوا زاده ای  
مرا سیم و زر تا به زانو بُدی  
بهای یکی نان به من داده ای  
(۸۱/۱)

همانا که شه نانوا زاده است	به جای طلا نقره ام داده است
اگر شاه را شاه بودی پدر	به سر برنهادی مرا تاج زر
	(۳۲/۱)
ایا شاه محمود کشورگشای	زمن گر نترسی بترس از خدای
سه ده سال بردم ز شهنامه رنج	که شاهم ببخشد به پاداش گنج
	(۳۸/۱)
که رستم یلی بود در سیستان	منش کرده‌ام رستم داستان
	(۴۸/۱)

### ۱۳. رواج و شهرت زود هنگام شاهنامه

در روایتی به نام «فردوسی و مرد خشت زن»، فردوسی مرد خشت زنی را می‌بیند که ابیات شاهنامه را نادرست می‌خواند و با رفتاری نمادنی او را متوجه می‌کند که باید شاهنامه را درست بخواند (رک: همان، ۵۴/۱). جز از جنبهٔ تعلیمی این داستان، یعنی ضرورت ارج گذاری به کوششهای هر کس در فنّ خویش، نکتهٔ دیگری که محتملاً از آن بر می‌آید، اعتقاد مردم به تداول زود هنگام ابیات شاهنامه و اشتهار اثر در زمان زندگی خود فردوسی است. این موضوع از نظر تاریخی هم تأیید می‌شود و فردوسی خود در بیت زیر به نسخه برداری از شاهنامه اشاره کرده است:

بزرگان و با دانش آزادگان	نشستند یکسر همه رایگان
	(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۸۷۹/۴۸۶)

بعضی از شاهنامه شناسان هم پراکنده شدن دست نویسه‌های شاهنامه را در

میان مردم از همان عصر خود فردوسی پذیرفته‌اند (رک: دبیر سیاقی، ۱۳۸۳: ۴۳۰؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۵۰؛ همو، ۱۳۷۵: ۹۶؛ مجتبابی، ۱۳۶۳: ۶۰۳) و اینکه قطران تبریزی احتمالاً پیش از سال (۴۲۰هـ.ق) به نسخه ای از شاهنامه در آذربایجان دسترسی داشته (رک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۲۹-۱۵۲)، گواهی دیگر بر این توزیع و شناختگی است.

#### ۱۴. شاهنامه آخرش خوش است

در نظر بعضی از خوانندگان و علاقه مندان حماسه ملی ایران، ضرب المثل نامدار «شاهنامه آخرش خوش است» ناظر بر سه بیتی است (اگر شاه را شاه بودی پدر...)) که فردوسی پس از ناکامی از دربار غزنه در نکوهش محمود می‌سراید و بر پایان شاهنامه می‌افزاید (رک: انجوی، همان، ۳۲/۱ و ۳۳). به عبارت دیگر، اینان چون مخالف سلطان محمود بودند، ابیات هجو او را در مؤخره شاهنامه<sup>۲۰</sup>، حُسن ختام (خوشی آخر) آن تلقی کرده و مثل مشهور را اینگونه توجیه/تفسیر کرده‌اند.

#### ۱۵. بهشتی بودن فردوسی

در روایتی دختر محمود غزنوی که نامش ماه پاره و از شیعیان امام علی (ع) است، فردوسی را پیش از وفات به همراه دختر و پسرش در بهشت به خواب می‌بیند و چون از بی مهری پدرش به شاعر و علت آن (ذکر نام علی (ع) در شاهنامه) آگاه می‌شود، به پدر اعتراض می‌کند<sup>۲۱</sup> (رک: همان، ۴۲/۱-۴۴). این داستان بر مبنای این یقین قطعی عموم مردم ایران ساخته شده که سراینده ای مانند فردوسی که هم شیعه امام علی (ع) بوده و هم با شاهکارش به فرهنگ و هویت میهن خویش خدمت شایانی کرده است، حتماً بهشتی خواهد بود<sup>۲۲</sup>. به

احتمال فراوان مضمون و ساختار اصلی این دو روایت؛ یعنی دیدن فردوسی به خواب و در بهشت، از آن افسانه معروف گرفته شده است که شیخی به نام ابوالقاسم بر پیکر فردوسی نماز نمی‌گزارد و شب او را با لباس و تاجی سبز به خواب می‌بیند که می‌گوید: «خطم دادند بر فردوس اعلی» (رک: عطار، ۱۳۸۶: ۲۳۱ و ۲۳۲). ابن حسام خوسفی هم مدعی است به خواب دیدن فردوسی در سرایی چون بهشت شده است (رک: خوسفی، ۱۳۸۲: ۱۹۹ و ۲۰۰).

### نتیجه گیری

با استخراج، طبقه بندی و تحلیل مضامین و نکات مهم روایات شفاهی/ عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه می‌توان نتیجه گرفت که عامه علاقه مندان حماسه ملی ایران می‌خواسته‌اند که جزئیات بیشتری از زندگی فردی فردوسی بدانند و چون در منابع رسمی گذشته و افسانه‌های سرگذشت او پاسخ بعضی از کنجکاوهای ذهنی خویش را نیافته‌اند، با داستان پردازی در پی رفع برخی از این مبهمات برآمده‌اند و در پرداختن این روایات، محتملاً از مایه‌ها و الگوهای داستانهای مشهور پیشین (درباره خود فردوسی یا بزرگان نامبردار دیگر به سان سکاکی و خاقانی) هم بهره گرفته‌اند. همچنین آنها ضمن استفاده از عناصر افسانه‌ای زندگی نامه فردوسی و سرگذشت سرایش شاهنامه در مآخذ ادبی و تاریخی و اعتقاد به درستی بسیاری از این گزارشها، گاه در ساخت و صورت برخی از این روایات دست برده و آنها را به قالب عامیانه در آورده‌اند. برای نمونه، طبق داستانی در مقدمه‌های «شاهنامه» ی فلورانس و بایسنقری محمود از شعرای دربار می‌خواهد که شعری در وصف خط چهره ایاز بسرایند و فردوسی بر بدیهه

این رباعی را می‌گوید:

مست است بتا چشم تو و تیر به دست  
 پس کس که ز تیر چشم مست تو بخت  
 گر پوشد عارضت زره عذرش هست  
 کز تیر بترسد همه کس خاصه که/ز مست

(رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۸۰ و ۳۸۶)

اما در داستان مشابه - و برگرفته از این افسانه - در روایات مردمی، شعری که فردوسی نزد محمود و اطرافیان او می‌خواند، چنین است:

شاهها تو گلی و قامتت گل دسته      ما را برهان ز دست خرس خسته  
 ما حرف ایاز را پیازی نخریم      بر .....هاون دسته  
 (انجوی، همان، ۳۲/۱)

ملاحظه می‌شود که رباعی ادبی منابع رسمی در پرداخت مردمی/شفاهی آن تا چه اندازه ساده، عامیانه و حتی مبتذل (در مصراع چهارم) شده است، در حالی که فردوسی در میان سخنوران ایران یکی از پاک زبان ترین آنهاست و در سراسر شاهنامه یک واژه، بیت یا تصویر دور از ادب و آزر به کار نبرده است.<sup>۲۳</sup> از اینجا می‌توان گفت که فردوسی در تلقیات عامیانه در عین توصیف با ویژگیهای ستوده و آرمانی، گاهی نیز بنابر ذهن و زبان سازندگان و شنوندگان روایات شفاهی/مردمی، به سادگی و عامیانگی خود آنها تصور می‌شده است.

## پی‌نوشت‌ها

۱. تا جایی که نگارنده می‌داند، تنها بررسی صورت گرفته درباره روایات عامیانه مربوط به فردوسی در کتاب فردوسی نامه، مقاله‌ای است که به ساختارشناسی این داستانها پرداخته. رک: مالمیر، تیمور و هادی دهقانی یزدلی؛ «ساختار زندگی و شخصیت فردوسی در مجموعه فردوسی نامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال چهل، شماره اول (پیاپی ۱۵۶)، بهار ۱۳۸۶، صص ۱۴۱-۱۵۲.
۲. غیر از «فردوسی نامه» استاد انجوی شیرازی، در کشور تاجیکستان نیز کتابی با نام قصه‌های پیرامون فردوسی و قهرمانهای شاهنامه (شامل ۳۴ روایت مردمی) به کوشش بهرام شیر محمدیان و دادجان عابدزاده تدوین و از سوی سفارت ایران در دوشنبه در سال (۱۹۹۶م) منتشر شده است. متأسفانه نگارنده نتوانست به این کتاب دسترسی یابد، اما بررسی روایات آن برای تکمیل بحث تلقیات عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه، به ویژه از منظر مردمانی بیرون از مرزهای جغرافیایی کنونی ایران سودمند خواهد بود. برای اشاره ای بسیار کوتاه درباره این اثر، رک: وکیلان، احمد؛ «فردوسی نامه (اثری منحصر به فرد از روایت‌های شفاهی شاهنامه)»، فرهنگ مردم (ویژه شاهنامه)، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵، بهار ۱۳۸۷، ص ۲۸، زیرنویس صفحه. نمود دیگری از معتقدات و معلومات عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه را می‌توان در رمان فردوسی، نوشته مرحوم ساتم الغ زاده، نویسنده و پژوهشگر تاجیکی یافت که محتوای آن آمیزه‌ای از گزارشهای منابع تاریخی و ادبی گذشته با تخیلات و بر ساخته‌های نویسنده است و دور نیست که مایه‌هایی از روایت شفاهی / عامیانه مردم تاجیکستان نیز در آن راه یافته باشد که البته تشخیص این موارد از آفریده‌های ذهن و خیال خود نویسنده دشوار است. درباره این کتاب، رک: یا حقی، محمد جعفر؛ «فردوسی در تاریخ و رمان»، از پاژ تا دروازه رزان (جستارهایی در زندگی و اندیشه فردوسی)، انتشارات سخن ۱۳۸۸، صص ۳۰۶-۲۸۹.
۳. مگر اینکه این پسر را فرزند دوم فردوسی و کوچکتر از دختری بدانیم که در «چهارمقاله»ی نظامی عروضی و سپس شماری از منابع دیگر به او نسبت داده شده است و در شاهنامه اشاره ای به وی نیست.
۴. منظور این بیتهاست:

ایا آنکه تو آفتابی همی      چه بودت که بر من نتابی همی

(فردوسی، ۱۳۶۸: ۸۱/۹)

گذر کرد همراه و ما مانده ایم زکار گذشته بسی خواننده ایم

(همان، ۱۳۷۵: ۳۴۵/۴۶۷)

نخسبد روان هر که بالا بخفت تو تنها نمایی چو همراه رفت

(همان، ۱۳۸۴: ۵۳۲/۲۳۰)

نگارا بهارا کجا رفته ای؟ که آرایش باغ بنهفته ای

(همان، ۱۳۸۶: ۴۶۶/۱۱)

۵. مصراعها و بیتهای منسوب به دختر فردوسی اینهاست «سم [کذا. وجه درست: دم] اندر دمش نای رویین کنند»، «یلان را سر و سینه و پا و دست»، «نوجوانان کشیده قد باشند / تو که خم گشته ای مگر پستی» و «چو تاج خروسان جنگی به فرق». (رک: انجوی، همان، ۶/۱، ۸، ۹ و ۴۸).

۶. در حدود جستجوهای نگارنده کهنترین مأخذ مکتوب ذکر این بیت - البته، بدون انتساب آن به فردوسی - دست نویس طومار نقالی هفت لشکر (به تاریخ کتابت ۳ ذی الحجه ۱۲۹۲ ه.ق) است. (رک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۵۷۰ زیرنویس صفحه).

۷. این همان تفاوت حماسه اصیل و مصنوع است که در مباحث نظری درباره حماسه و یک تقسیم بندی از این نوع ادبی مطرح می شود (برای نمونه، رک: صفا، ۱۳۶۳: ۵ و ۶).

۸. به نظر دکتر خالقی مطلق، منبع روایات رستم در «شاهنامه» ی ابومنصوری - که آبخور مهم و اصلی فردوسی بود - کتاب آزاد سرو بوده است (رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۶: ۴۳).

۹. بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم (فردوسی، ۱۳۶۸: ۱۰۴/۱)؛ برای دیدن بیتهای اصیل، الحاقی و مشکوک شاهنامه درباره امام علی (ع) و توضیحاتی درباره آنها. رک: زرشناس، زهره؛ «ذکر علی (ع) در شاهنامه»، فرهنگ، شماره ۳۳-۳۶، بهار-زمستان ۱۳۷۹، صص ۴۳-۵۴.

۱۰. مثلاً خالقی مطلق نوشته است: «علت اصلی مخالفت محمود را با او نیز در صراحت بیان او در ... حقانیت مذهب تشیع و ابطال مذاهب دیگر اسلامی و بی اعتنائی به مذهب سلطان می دانم.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۱۸).

۱۱. برای رد این گمان که ستایش سروده های محمود در شاهنامه بر افزوده است، رک: خالقی مطلق، ۲۰۰۹: بخش چهارم / ۱۷۸ و ۱۷۹.

۱۲. جالب است که در این روایت نیز نقش و حضور «نانوا» را می بینیم.



۱۳. در بعضی داستانها علت این کار وزیر اختلاف مذهبی او با فردوسی دانسته شده (رک: انجوی، همان، ۲۶/۱) و در گزارشی دیگر، حسادت وزیر به فردوسی از آن روی که می‌خواست سرایش شاهنامه به یکی از خویشاوندان او سپرده شود (رک: همان، ۳۵/۱).

۱۴. این ادعایی است که در تاریخ سیستان به محمود نسبت داده شده (رک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۵۳).

۱۵.

مرا نیست فرخ مر آن را که هست      بیخشای بر مردم تنگ دست  
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۴/۲۹۱)

۱۶.

بود بیت شنش بار بیور هزار      سخنهای شایسته و غمگسار  
(همان، ۱۳۸۶ الف: ۲۳۸۹/۲۵۹)

۱۷.

ز یزدان زور آفرین زور خواست      بزد دست و آن سنگ برداشت راست  
بینداخت بر بیشه شیرچین      بلرزید از آن سنگ روی زمین  
(همان، ۱۳۷۱: ۱۵۰/۳۸۱ و ۱۰۵۱)

۱۸. استنباط دیگری که از این داستان عامیانه شده، این است که: «هرکس در صحنه تجسم و شاعری حماسه ملی ظاهر می‌شود و به آن دست می‌زند، کشته می‌شود» (مالمیر و یزدلی، ۱۳۸۶: ۱۵۱).

۱۹. در این بیت غیر از «احسن»، کلمات: قضا، قدر، فلک و ملک نیز عربی است، اما وزیران محمود فقط بر یک واژه خرده گرفته‌اند!

۲۰. برخلاف پندار عامیانه، سه بیت پایانی شاهنامه در تصحیح علمی - انتقادی دکتر خالقی مطلق (و همکارانشان) نه تنها هجو محمود نیست که یک بیت - از آن سه بیت - هم در مدح اوست (رک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۴۸۷ و ۴۸۸ / ۸۹۲-۸۹۴).

۲۱. در دنباله همین روایت آمده است که پس از درگذشت فردوسی، دختر محمود فرمان می‌دهد که شخصی به مدت یک سال بر مزار فردوسی قرآن بخواند و خود او نیز هر ماه یک بار به زیارت آرامگاه شاعر در توس می‌رود.

۲۲. نمود دیگری از مقام معنوی و حسن عاقبت فردوسی روایتی است که فرانسوا کوپه (۱۹۰۸-۱۸۴۲م) در شعر خویش آورده است و بر پایه آن تیمور لنگ پس از رسیدن به توس وارد آرامگاه فردوسی

می‌شود و نبش قبر می‌کند و با شگفتی درون مزار او چند گل سرخ می‌بیند (رک: حدیدی، ۱۳۵۵: ۱۳۹). این داستان که نشان دهنده طراوت و طهارت روحی فردوسی به اعتقاد پردازندگان آن است، شکفتن گل در تربت فردوسی یادآور این بخش از گزارش نظامی عروضی از دیدار قبر خیام در نیشابور است که «چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود» (نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۱۰۱).

۲۳. در روایت عامیانه دیگری هم باز بیتی بی آرم- در پاسخ ارتجالی شعرای محمود - به فردوسی نسبت داده شده است (رک: انجوی، همان، ۳۵/۱).

### منابع

۱. آملی، مولانا اولیا الله. (۱۳۴۸). تاریخ رومیان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
۲. آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۳). «تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۴۷، شماره ۱۹۲، شماره پاییز، صص ۸۵-۱۴۷.
۳. .... (۱۳۸۶). و «نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه»، نارسیده ترنج (بیست مقاله و نقد درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران)، با مقدمه جلال خالقی مطلق، اصفهان: نقش مانا، چاپ اول، صص ۱۲۹-۱۵۲.
۴. .... (۱۳۸۷). «پیشینه مکتوب و چند صد ساله برخی روایات شفاهی / مردم شاهنامه»، فرهنگ مردم (ویژه نامه شاهنامه)، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵، شماره بهار، صص ۷۴-۸۳.
۵. .... (۱۳۸۷ الف). «پرسشی درباره ضبط و معنای یک بیت از شاهنامه»، گزارش میراث، دوره دوم، سال سوم، شماره ۲۹ و ۳۰، شماره بهمن و اسفند، صص ۵-۷.
۶. ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد. (بی تا) تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
۷. ابوالحسنی، علی. (۱۳۷۸)، بوسه بر خاک پی حیدر، تهران: عبرت، چاپ اول.
۸. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۴). زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، تهران: آثار، چاپ ششم.
۹. البنداری، فتح بن علی. (۱۴۱۳ ه.ق) شاهنامه، قارنها بالاصل الفارسی و اکمل ترجمتها فی مواضع و صحح و علق علیها و قدم لها عبدالوهاب عزام، دار سعاد الصباح، الطبعة الثانية.
۱۰. امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). «شاهنامه و تعصب دینی محمود غزنوی»، جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، صص ۲۶۱-۲۶۹.

۱۱. .... (۱۳۸۱ الف). «دربارهٔ بیتی از هجوتنامهٔ فردوسی»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، همان، صص ۶۶-۷۶.
۱۲. انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۹). فردوسی نامه، تهران: علمی، چاپ سوم.
۱۳. تاریخ سیستان. (۱۳۸۷). به تصحیح محمد تقی بهار، تهران: معین، چاپ دوم.
۱۴. تقی زاده، سید حسن. (۱۳۶۲). «شاهنامه و فردوسی»، هزارهٔ فردوسی، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، صص ۴۳-۱۳۵.
۱۵. جنیدی، فریدون. (۱۳۸۷). پیشگفتار بر ویرایش شاهنامه، تهران: بلخ، چاپ اول.
۱۶. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله. (۱۳۷۵). تاریخ نیشابور، ترجمهٔ محمد بن حسین خلیفه نیشابوری. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، چاپ اول.
۱۷. حدیدی، جواد. (۱۳۵۵). «فردوسی در ادبیات فرانسه»، برخورد اندیشه‌ها. تهران، توس، چاپ اول، صص ۱۱۱-۱۵۶.
۱۸. خالقی مطلق، جلال، (۱۳۷۶). «دو نامه دربارهٔ بدیهه سرایی شفاهی و شاهنامه»، ایران‌شناسی، سال نهم، شمارهٔ ۱، شمارهٔ بهار، صص ۳۸-۵۰.
۱۹. .... (۱۳۸۰). یادداشت‌های شاهنامه، نیویورک: بنیاد میراث ایران، بخش یکم.
۲۰. .... (۱۳۸۱). «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجش یا سخن فردوسی»، سخنهای دیرینه، تهران: افکار، چاپ اول، صص ۳۲۹-۴۰۶.
۲۱. .... (۱۳۸۵). «نگاهی تازه به زندگی نامهٔ فردوسی»، نامهٔ ایران باستان، سال ششم، شمارهٔ اول و دوم (پیاپی ۱۱-۱۲)، صص ۳-۲۵.
۲۲. .... (۲۰۰۹م). یادداشت‌های شاهنامه، با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، نیویورک: بنیاد میراث ایران، بخش سوم و چهارم.
۲۳. خورناتسی (خورنی)، موسی. (۱۳۸۰). تاریخ ارمنیان، ترجمه و حواشی ادیک باغداساریان (ا.گرمایک)، تهران: خود مترجم، چاپ اول.
۲۴. خوسقی، ابن حسام. (۱۳۸۲). تازیان نامهٔ پارسی (خلاصهٔ خاوران نامه)، تصحیح حمیدالله مرادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۵. دبیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۷۶). گلچینی از نامور نامهٔ باستان، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۲۶. .... (۱۳۸۳). زندگینامهٔ فردوسی و سرگذشت شاهنامه، تهران: قطره، چاپ اول.

۲۷. دوستخواه جلیل. (۱۳۸۰). «زمان و زندگی فردوسی و پیوندهای او با همروزگاراننش»، حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، تهران: آگه، چاپ اول، صص ۱۲۱-۱۴۰.
۲۸. رستم نامه. (۱۳۸۷). (داستان منظوم مسلمان شدن رستم به دست امام علی (ع) به انضمام معجزنامه مولای متقیان)، سراینده: ناشناس، به کوشش سجاد آیدنلو، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول.
۲۹. ریاحی، محمدامین: (۱۳۷۲). سرچشمه‌های فردوسی شناسی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ اول.
۳۰. .... (۱۳۷۵). فردوسی، تهران: طرح نو، چاپ اول.
۳۱. سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره ای؟» سایه‌های شکار شده، تهران: چاپ اول، صص ۲۷-۵۰.
۳۲. سیدی، مهدی. (۱۳۷۱). سراینده کاخ نظم بلند (پنج گفتار در زمان و زندگی فردوسی)، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.
۳۳. صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). حماسه سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
۳۴. طوسی، محمد بن محمود. (۱۳۸۲). عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
۳۵. عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶). اسرارنامه، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ دوم.
۳۶. علوی طوسی، محمدبن رضا (۱۳۵۳). معجم شاهنامه، تصحیح حسین خدیوچم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
۳۷. فانی، کامران. (۱۳۸۱). «مروری بر تاریخ و گرایشهای اسطوره شناسی در ایران» (گفت و گو).، کتاب ماه هنر، شماره ۵۱ و ۵۲. آذر و دی. صص ۱۴-۲۳.
۳۸. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۸). شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: روزبهان، دفتر یکم.
۳۹. .... (۱۳۷۱). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر سوم.
۴۰. .... (۱۳۷۵). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر پنجم.
۴۱. .... (۱۳۸۴). شاهنامه تصحیح جلال خالقی مطلق با همکاری محمود امیدسالار، نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر ششم.

۴۲. .... (۱۳۸۴ الف). شاهنامه (چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا به شماره Add 21,103 مشهور به شاهنامه لندن)، نسخه برگردانان: ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران: طلایه، چاپ اول.
۴۳. .... (۱۳۸۶). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق با همکاری ابوالفضل خطیبی، نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر هفتم.
۴۴. .... (۱۳۸۶ الف). شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر هشتم.
۴۵. .... (۱۳۸۶ ب). شاهنامه، توضیح واژه‌ها و معنای ابیات: کاظم برگ نیسی، تهران: فکر روز، جلد اول، چاپ دوم، ویراست نخست.
۴۶. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۶). درباره تاریخ ادبیات ایران (تقریرات استاد بدیع الزمان فروزانفر در شعبه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران"، ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ ش)، تندنویسی، مقدمه و حواشی... تهران: خجسته، چاپ اول.
۴۷. قزوینی، زکریا محمد بن محمود (۱۳۷۳) آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.
۴۸. کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۹). نامه باستان، تهران: سمت، ج ۱، چاپ اول.
۴۹. .... (۱۳۸۴). نامه باستان، تهران: سمت، ج ۶، چاپ اول.
۵۰. .... (۱۳۸۶). نامه باستان، تهران: سمت، ج ۸، چاپ اول.
۵۱. مالمیر، تیمور وهادی دهقان یزدلی (۱۳۸۶). «ساختار زندگی و شخصیت فردوسی در مجموعه فردوسی نامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال چهل، شماره اول (پیاپی ۱۵۶). شماره بهار، صص ۱۴۱-۱۵۲.
۵۲. متینی، جلال. (۱۳۵۷). «فردوسی درهاله ای از افسانه‌ها» شاهنامه شناسی، تهران: بنیاد شاهنامه، چاپ اول، صص ۱۲۱-۱۵۱.
۵۳. مجتبابی، فتح الله (۱۳۶۳). «چند نکته دیگر درباره ابیاتی از شاهنامه، آینده، سال نهم، شماره ۸ و ۹ آبان و آذر، صص ۶۰۲-۶۱۲.
۵۴. محیط طباطبایی، محمد. (۱۳۶۹) «نام فردوسی چه بوده؟»، فردوسی و شاهنامه، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، صص ۱۵-۲۸.

۵۵. مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۸۱). «مذهب فردوسی»، حاصل اوقات، به اهتمام دکتر سیدعلی محمد سجادی، تهران: سروش، چاپ اول، صص ۵۷-۵۹۴.

۵۶. مینوی، مجتبی. (۱۳۷۲) فردوسی و شعر او، تهران: توس، چاپ سوم.

۵۷. نظامی عروضی. (۱۳۸۳). چهار مقاله، تصحیح علامه قزوینی، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: جامی، چاپ پنجم.

۵۸. نوریان، مهدی، (۱۳۷۱). «آفرین فردوسی از زبانم پیشینیان»، هستی، شماره اسفند، صص ۱۳۱-۱۶۴.

۵۹. هفت لشکر، (۱۳۷۷). (طومار جامع نقالان)، تصحیح مهدی مدائنی و مهران افشاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی چاپ اول.

۶۰. یا حقی، محمد جعفر (۱۳۸۷). «ذیل سرچشمه‌ها»، فصلنامه باز، سال اول، شماره اول، بهار، صص ۵۳-۶۸.

61. Khaleghi Motlagh. Jalal. (1999). ((Ferdowsi)). Encycloepadia Iranica. Edited by Ehsan Yarshater. New York. Vol 9. pp. 514-523.

62. .... (1999a). ((Haiw-nama)). Iranica. Ibid pp. 523-524.

63. Shapur Shahbazi, A. (1991). Ferdowsi (A Critical Biography), Costa Mesa, California, U.S.A. Mazda Publishers.

64. Tafazzoli. Ahmad. (1996). ((Dehqan)). Iranica. Voll7. pp. 223-235.